**شماره فایل 1269**

**سبب قضاوت متفاوت**

**حضرات داوود و سلیمان علیهما السّلام**

أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ‏

وَ داوُودَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدينَ. فَفَهَّمْناها سُلَيْمانَ وَ كُلاًّ آتَيْنا حُكْماً وَ عِلْماً وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُودَ الْجِبالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فاعِلينَ.‏ وَ عَلَّمْناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شاكِرُونَ [[1]](#footnote-1)

و داوود و سلیمان را (یاد كن‌) هنگامی كه دربارۀ باغی قضاوت می‌کردند كه گوسفندانِ آن قوم شبانه در میان باغ پراکنده شدند، ما قضاوت آنها را شاهد بودیم. ما قضاوت در این مسئله را به سلیمان تفهیم کردیم و هر یک را حُکم و دانش عطا کردیم و کوه‌ها و پرندگان را با داوود مسخّر ساختیم که با او تسبیح می‌گفتند و ما کنندۀ این کار بودیم. و صنعت زره‌بافی را به خاطر شما به داوود تعلیم دادیم تا شما را از خطرات جنگ مصون نگه دارد، آیا شما در مقابل نعمت‌های خدا شاکر هستید؟

**امتیازات ویژۀ حضرات داوود و سلیمان علیهما السّلام**

 وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدينَ

داود و سلیمان را (یاد كن‌) هنگامی كه دربارۀ باغی قضاوت کردند كه گوسفندانِ آن قوم شبانه در میان باغ پراکنده شدند و ما قضاوت آنها را شاهد بودیم.

در ادامۀ ترجمه و توضیح آیات سورۀ انبیاء به آیۀ ۷۸ رسیدیم. در این سوره بخشی از حالات انبیاء ذکر شده است، از جمله انبیاء که در این سوره نامشان برده شده حضرات داوود و سلیمان علیهما السّلام می‌باشند که به این دو پیامبر بزرگوار پدر و پسر علاوه بر مقام نبوّت، مقام سلطنت و حکومت هم عطا شده بود. در سورۀ ص آیاتی داریم که نشان می‌دهد حضرت داوود مَلِک هم بوده است.

وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ [[2]](#footnote-2)

بندۀ ما داوود را كه دارای قدرت بود یاد كن، او بسیار رجوع كننده به خدا بود.

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ [[3]](#footnote-3)

حكومتش را استوار کردیم و به او حكمت و داوری قاطعانه عطا كردیم.

در سورۀ نمل هم می‌خوانیم که:

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ[[4]](#footnote-4) سلیمان وارث داوود شد و گفت: ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده و از هر چیزی به ما عطا كرده‌اند، این فضیلت آشكاری است.

یا در سورۀ سبأ خداوند فرموده است:

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ [[5]](#footnote-5)

ما به داوود از سوی خود فضیلتی بزرگ عطا كردیم، (و گفتیم:) ای كوه‌ها و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید، و آهن را برای او نرم كردیم.

**تسبیح موجودات عالم همنوا با حضرت داوود علیه السّلام**

در همین سورۀ انبیاء حق تعالی می‌فرماید:

وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ [[6]](#footnote-6)

كوه‌ها و پرندگان را با داوود مسخّر ساختیم كه با او تسبیح می‌گفتند، و ما کنندۀ این كار بودیم.

در عالم همه چیز در تمام اوقات در حال تسبیح هستند حالا چه حضرت داوود بخواهد یا نخواهد و یا زبور را بخواند یا نخواند. برای حضرت داوود علیه السلام این چه کمالی بود؟ با نبود ایشان تسبیح موجودات بوده لیکن امتیاز ایشان این بود که تسبیح تکوینی آنها را به معرض بروز بیاورد و آشکار کند تا دیگران بشنوند چون درحال حاضر تسبیح موجودات را کسی نمی‌شنود:

إِنْ مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُم‏ [[7]](#footnote-7)

هیچ موجودی نیست مگر اینکه همراه با ستایش تسبیح او می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.

شما تسبیح موجودات را نمی‌فهمید ولی به داوود این قدرت را دادیم که می‌توانست صدای آنها را آشکار کند تا مردم هم بشنوند. دربارۀ رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم هم نقل شده هنگامی که سنگریزه به دست می‌گرفتند مردم صدای تسبیح آن سنگریزه‌ها را می‌شنیدند. آری پیامبر خدا قادر بود که صدای تسبیح موجودات را به گوش مردم برساند و تسبیح درونی آنها را بیرون بیاورد (تسبیح باطنی را ظاهر بسازد). هنگامی که داوود علیه السّلام زبور را تلاوت می‌کرد به قدرت تصرّف او صدای تسبیح کوه‌ها بلند می‌شد و مردم هم می‌شنیدند.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبيحَهُ [[8]](#footnote-8)

آیا ندیدی که هر که در آسمان‌ها و زمین است و پرندگان بال‌گشوده خدا را تسبیح می‌گویند، هر یک نماز و تسبیح خود را می‌داند.

پرنده‌ها درحال تسبیحند، حتّی موجودات در حالات خود علم به صلات و تسبیح خود دارند و در عین حال دیگران با این تسبیحات آشنایی نداشتند امّا جناب داوود علیه السّلام این صداها را به گوش دیگران می‌رساند. امام صادق علیه السّلام در حدیثی که در آن داستان داوود علیه السلام را ذکر می‌کرد فرمود:

أَنَّهُ خَرَجَ يَقْرَأُ الزَّبُورَ وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ الزَّبُورَ لَا يَبْقَى‏ جَبَلٌ‏ وَ لَا حَجَرٌ وَ لَا طَائِرٌ إِلَّا جَاوَبَتْهُ [[9]](#footnote-9)

داوود درحالی‌که زبور را تلاوت می‌کرد بیرون آمد و هر گاه او زبور را تلاوت می‌کرد هیچ کوه و سنگ و پرنده‌ای نمی‌ماند مگر آنکه او را جواب می‌گفت.

**تعجّب حضرت لقمان از نرم شدن آهن در دستان حضرت داوود علیه السّلام**

جناب داوود آهن را همان‌گونه که در کارگاه آهنگری اتّفاق می‌افتد با قدرتِ دستان خود نرم می‌کرد و مفتول‌های باریک می‌ساخت و با آنها زره جنگ می‌بافت. اوّلین زره را که می‌بافت جناب لقمان حکیم وارد شد و دید حضرت داوود علیه السّلام مشغول کار است و با آهن چقدر راحت چیزی شبیه لباس می‌بافد. برای اوّلین بار این کار را دیده بود، معمولاً در جنگ‌ها قطعات آهن را به خود می‌بستند ولی با آهن لباس نمی‌بافتند و زره نساخته بودند.

اوّلین کسی که زره ساخت حضرت داوود علیه السّلام بود، لقمان حکیم دید امّا سؤال نکرد، شتاب زده نشد و عجله نکرد تحمّل کرد، همین‌طور نگاه می‌کرد ببیند کار به کجا می‌رسد. این‌ها از حکمت‌های او بود، تعجّب کرد امّا سوال نکرد. سرانجام جناب داوود علیه السّلام آن را مثل یک لباس پوشید. بعد فرمود: این خوب لباسی برای میدان جنگ است که از آلات قتّاله دفاع کند. اینجا بود که جناب لقمان متوجّه حقیقت امر شد. بعد فرمود:

الصَّمْتُ حِكْمَةٌ وَ قَليلٌ فاعِلُهُ [[10]](#footnote-10)

سکوت و خاموشی حکمت است امّا متاسّفانه کم هستند کسانی که این حکمت را داشته باشند.

به هر حال طبق آیات قرآن حضرت داوود علیه السّلام، هم دارای مقام نبوّت، هم سلطنت و هم حکومت بود.

**مسئلۀ قضاوت دو پیامبر در قرآن کریم**

در سورۀ انبیاء به مسئلۀ قضاوتی اشاره شده که این دو پیامبر بزرگوار در یک ‌مسئله‌ای انجام دادند. و آن اینکه بین دو نفر مرافعه‌ای پیش آمد برای ختم خصومت به حضرت داوود علیه السّلام مراجعه کردند، یکی صاحب باغ انگور بود و دیگری حَشَم‌دار بود یعنی گلّۀ گوسفند داشت. گوسفندهای این شخص وارد باغ دیگری شدند و باغ را خراب کردند، انگورها و برگ‌ها را خوردند.

در فقه و روایات ما آمده است: کسی که گوسفنددار است شب‌ها وظیفه دارد مراقب گوسفندان خود باشد تا به دیگران لطمه نزند امّا اگر روز باشد صاحب باغ باید مراقب باغ خود باشد.

شب بود و صاحب گوسفندان باید مراقب می‌بود ولی مراقبت نکرد و گوسفندان شبانه درون باغ رفتند و خرابی به بار آوردند و این دو نفر برای ختم خصومت به محضر حضرت داوود علیه السّلام آمدند. حکمی که حضرت داوود علیه السّلام صادر کرد این بود که صاحب گوسفند تمام گوسفندان خود را به صاحب باغ بدهد. فرض بفرمایید پانصد دینار صدمه زده قیمت گوسفندها هم پانصد دینار است. بعد حضرت سلیمان علیه السّلام چنین حکم کرد که گوسفندان را باید به مدّت یک‌سال به صاحب باغ بدهد در اختیار او باشد تا از منافع یک‌سال آنها بهره ببرد؛ از شیر و پشم و هرچه منفعت داشت بگیرد و اصل گوسفندان را پس از یک سال به صاحبش پس بدهد، صاحب باغ هم باغ را به صاحب گوسفندان بدهد تا آبادش کند و به حالت قبل در بیاورد و به صاحبش برگرداند.

**سبب تفاوت قضاوت حضرت داوود با حضرت سلیمان علیهما السّلام**

فراموش نکنیم که هر دو پیامبرِ معصومند و اجتهاد در کار نیست که بگوییم امکان اشتباه از ناحیۀ یکی وارد است. نه، چون انبیاء کارشان اجتهاد و استنباط نیست بلکه کارشان مبتنی بر وحی است، اینجا چطور دو حکم مخالفِ هم از دو پیامبر صادر شده است؟ بحث بین مفسّرین زیاد است. آیه شریفه این است که:

وَداوُود َوَسُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمان ِفِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدينَ

قصّۀ داود و سلیمان را یاد كن‌ هنگامی كه دربارۀ آن باغ كه گوسفندان قوم شبانه در میان باغ پراکنده شدند، قضاوت می‌كردند و ما قضاوت آنها را شاهد بودیم.

«حرث» غالباً به مزرعه گفته می‌شود ولی به معنای باغ انگور هم آمده و در سورۀ قلم دربارۀ باغ انگور به کار رفته است. در آیه «وَ كُنَّا لِحُكْمِهِما» ندارد. «وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدينَ»؛ این تعبیر یعنی اینکه ما حُکم انبیاء را شاهدیم، انبیاء در حضور ما حکم می‌کنند، آنچه واقع است حکم می‌کنند. داوود علیه السّلام آنچه که در مشهد ما بود حکم کرد و حضرت سلیمان هم آنچه که در مشهد ما بود حکم کرد: «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدين»؛ ما حکم انبیاء را می‌بینیم یعنی آنچه می‌گویند واقع را می‌گویند، از آن جهت که پیامبر هستند در محضر ما حکم می‌کنند. بعد می‌فرماید:

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَالْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ [[11]](#footnote-11)

ما قضاوت در این مسئله را به سلیمان تفهیم کردیم و به هر دو حُكم و دانش عطا كردیم و كوه‌ها و پرندگان را با داوود مسخّر ساختیم كه با او تسبیح می‌گفتند و ما کنندۀ این كار بودیم.

حُکم یعنی درک حقایق هستی و علم هم علم شرایع است.

کسی توهّم نکند که حضرت داوود علیه السّلام آشنا به حکم واقعی نبوده فقط سلیمان آشنا بوده نه، «وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا»؛ هم شریعت را هر دو می‌دانند که حکم ما چیست هم حقیقت را درک می‌کنند. کسی توهّم نکند اینها مخالف درآمدند، از قرآن استفاده می‌کنیم قضاوت هر دو پیغمبر مطابق وحی خدا بوده و در محضر خدا حکومت کردند و قضاوت کردند و آنچه واقع بوده گفته‌اند. حالا چطور شده اختلاف درآمده؟ فرموده‌اند: که مسئلۀ حضرت داوود علیه السّلام، حکم او حکم نهایی نبود او به عنوان پیشنهاد به پسرش حضرت سلیمان علیه السّلام ارائه کرد و منظورش این بود که وصیّ خودش را به مردم معرّفی کند، چون فرزندان زیادی داشت و خواست از میانِ اولاد خود او را به عنوان وصیّ برحق معرّفی کند و نحوۀ داوری او را به مردم ارائه کند، این است که اوّل حکم نهایی صادر نمی‌کند به عنوان پیشنهاد است، گفت اگر به این کیفیّت بگوییم آیا چگونه می‌شود؟ مثلاً بگوییم صاحب گوسفندها همۀ گوسفندها را به صاحب باغ بدهد آیا به این کیفیّت درست است؟ مقصودش این بود که حکم نهایی از زبان جناب سلیمان صادر بشود. خداوند فرمود: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»؛ چون جناب داوود هدفش این بود که وصیّ خودش را ارائه و معرّفی کند و لذا ما هم حقیقت مطلب و قضاوت را از طریق وحی به سلیمان تفهیم کردیم و سلیمان در جواب پدرش گفت: گوسفندها یک‌سال در اختیار صاحب باغ باشد و از این گوسفندها بهره‌برداری کند و صاحب گوسفندها باغ را به حال اوّلش برگرداند. نتیجه همان می‌شود، اگر قیمت همۀ گوسفندها پانصد دینار است به صاحب باغ بدهند، آن منافعی که در یک سال می‌برد آن هم پانصد دینار است نتیجه یکی است. منتهی نحوۀ اجرایش به عنوان پیشنهاد است که اگر ما این کار را به این کیفیّت عملی کنیم آیا درست است یا نه؟ او هم جواب داد نه، به این شکل عملی شود.

**لطف خاصّ خداوند به حضرت داوود علیه السّلام**

بنا بر این حکم نهایی داوود علیه السلام همان حکمی است که از جناب سلیمان صادر شده منتهی حکم جناب داوود علیه السلام حکم آزمایشی بود پیشنهادی بود که جناب سلیمان علیه السلام حکم واقعی را بیان کند و وصیّ او معرّفی بشود. در خود آیات هم قرائنش همین است: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»؛ ما قضاوت در این مسئله را به سلیمان تفهیم کردیم. «وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدينَ»؛ ما قضاوت آنها را شاهد بودیم. «وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا»؛ ما به هر یک حُکم و علم عطا کردیم: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ»؛ و از جمله الطافی که به جناب داوود علیه السّلام شده بود و فضائلی که داشت این بود که کوه‌ها و پرنده‌ها با او در حال تسبیح بودند.

وَ عَلَّمْناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شاكِرُونَ [[12]](#footnote-12)‏

و صنعت زره بافی را به خاطر شما به داوود تعلیم دادیم تا شما را در جنگ‌تان محافظت کند، آیا شما در مقابل نعمت‌های خدا شاکر هستید؟

**موعظۀ امام هادی علیه السّلام**

ایّام مختصّ امام هادی علیه السّلام است، چند جمله‌ از مواعظ ایشان را عرض کنم:

السَّهَرُ أَلَذُّ لِلْمَنَامِ وَ الْجُوعُ يَزِيدُ فِي طِيبِ الطَّعَامِ [[13]](#footnote-13)

شب بیداری خواب را لذیذتر می‌کند و گرسنگی طعم غذا را می‌افزاید.

اگر می‌خواهید مزۀ غذا را خوب بچشید قبلا گرسنگی به خود بدهید، و اگر می‌خواهید لذّت خواب را بچشید اوّل بیداری را تحمّل کنید. این جمله تشویق به شب زنده‌داری است. در این ایّام، خصوصا ایّام ماه رجب و شعبان که در روزهای زمستانی است. فرمودند: زمستان بهار مؤمن است. روزها کوتاه و شب‌ها بلند است، می‌توان اندکی از شب را خوابید و سپس برای مناجات بیدار شد. مثل شب‌های بهار نیست که شب‌ها کوتاه باشد و انسان به اندازۀ ‌کافی نخوابد. در زمستان به قدر کافی استراحت می‌کنید و دو ساعت انتهای شب را برای مناجات و عبادت برنامه‌ریزی کنید. روزها هم کوتاه و خنک است و انسان می‌تواند روزه بگیرد و احساس گرسنگی و ضعف هم نکند.

اذْكُرْ مَصْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيْ أَهْلِكَ وَ لَا طَبِيبَ يَمْنَعُكَ وَ لَا حَبِيبَ يَنْفَعُ [[14]](#footnote-14)

فراموش نکن آن هنگام که در بستر بیماری در حال احتضار میان خانواده‌ات افتاده‌ای، نه طبیبی به دادت می‌رسد و نه دوست و آشنایی نفعی به حالت دارد.

یادت نرود که یک انسان عاقل نباید یک حادثۀ حتمیّ‌الوقوع را نادیده بگیرد بلکه به فکر آن حادثه‌ای که حتماً پیش خواهد آمد هست. و من نمی‌دانم به محض این‌که نفسم بند آمد داخل گودال آتش خواهم افتاد یا در باغی از باغ‌های بهشتی خواهم رفت؟

الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَر ِالنَّارِ [[15]](#footnote-15)

قبر باغی از باغ‌های بهشت یا چاهی از چاه‌های دوزخ است.

عجیب است که دربارۀ قوم نوح می‌فرماید: «أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا ناراً»[[16]](#footnote-16)؛ یعنی در آب غرق شدند امّا در آتش افتادند. از آب درون آتش افتادند. انسان عاقل نمی‌تواند این اتّفاق‌ها را نادیده بگیرد.

النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ [[17]](#footnote-17)

مردم در دنیا با اموالشان جلوه می‌کنند امّا در آخرت با اعمالشان دیده می‌شوند .

**مسلمان شدن طبیب نصرانی با عنایت امام هادی علیه السّلام**

علّامۀ مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) از اسماعیل ابن احمد کاتب نقل می‌کند که او گفته است: من روزی از کوچه‌های سامرا عبور می‌کردم با یک طبیب نصرانی معروف به نام یزداد مواجه شدم که از خانۀ یکی از اشراف خارج می‌شد و شاگرد بختیشوع، طبیب مخصوص خلیفه متوکّل عبّاسی بود. چون همدیگر را می‌شناختیم مقداری با هم راه آمدیم تا به نزدیکی خانۀ امام هادی علیه السّلام رسیدیم. این طبیب نصرانی به من گفت: می‌دانی این خانۀ کیست؟ گفتم بله منزل علی بن محمّد، ابن الرّضا علیهم السّلام است ولی به شما چه ربطی دارد؟

گفت من داستان عجیبی با این آقا دارم ولی به این شرط می‌گویم که تا زنده‌ام برای کسی نقل نکنی چون من پزشک مخصوص دربار هستم و شغل رسمی دولتی دارم و معاش من از اینجا تأمین می‌شود، اگر بو ببرند مدح و ثنایی از ایشان کرده‌ام مطرود واقع می‌شوم. چون من می‌دانم این مرد را برای چه از حجاز به اینجا آورده‌اند. خلیفه با تمام قدرتی که دارد مرعوب این شخص است، از او ترس و وحشت دارد، چون دل‌های مردم را به سوی او می‌بیند، لذا او را اینجا آورده و تحت نظر قرار داده است.

بعد گفت: من روزی از جایی عبور میکردم دیدم مردم جمع شده‌اند. گفتم چه خبر است؟ گفتند: ابن الرّضا می‌خواهد به دربار برود و همه برای تماشای ایشان جمع شده‌اند. حضرت هادی را دیدم سوار بر مرکب سیاهی است و عمامه سیاهی بر سر دارد، لباس سیاه هم پوشیده، من هم ایستادم و اظهار ادب کردم ولی از ذهن خود گذراندم که چرا همه چیز سیاه؟ عمامه سیاه، لباس سیاه، مرکب سیاه، سیاه اندر سیاه. وقتی ایشان آمد از مقابل من عبور کند نگاه تندی به چهرۀ من انداخت و فرمود: تمام این سیاهی‌ها را با چشم سیاه دیدی امّا نفهمیدی که دلِ بیننده از راکب و مرکوب سیاه‌تر است. فهمیدم او از مافی‌الضّمیر من خبردار است. از خود بی‌خود شدم و حالت اضطرابی در من به وجود آمد و متحیّر شدم که از کجا به فکر من پی‌برده است؟

راوی ‌گوید به او گفتم متنبّه شدی یا نه؟ گفت: خدا می‌داند. چند روزی گذشت، طبیب نصرانی کسی را فرستاد دنبال من که مریض شده‌ام بیا عیادتم و من به عیادت طبیب مخصوص متوکّل رفتم. گفت: خواستم بگویم آن دل سیاه سفید شد و آن قلب تاریک به نور اسلام و ایمان منوّر شد، همان روز به عظمت او ایمان پیدا کردم و الآن اظهار می‌کنم و می‌گویم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا ًرَسُولُ اللَّه وَ أَشْهَدُ أَنَّ علیّ ابن ابی طالب حُجَّةُ الله. و بعد با همان مرض از دنیا رفت و من بر جنازه‌اش نماز خواندم.

خدایا! به حرمت امام هادی علیه السّلام ما را مورد عنایت خاصّ خود قرار بده.

امروز که روز شهادت امام هادی علیه السّلام است دیدند امام عسکری بر بدن پدر نماز خواند و در همان منزل خودشان دفن شدند. بدن امام را کمی در بین کوچه‌ها تشییع کردند امّا دیدند امام عسکری خسته شد مرکبی آوردند و حضرت را سوار کردند امّا عصر روز عاشورا هم مرکب آوردند ولی چه مرکبی؟

اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی القَومِ الظّالِمین

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیات 78 تا 80. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ ص، آیۀ 17. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ ص، آیۀ 20. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سورۀ نمل، آیۀ 16. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ سبأ، آیۀ 10. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ انبیاء، آیۀ 79. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ اسراء، آیۀ 44. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ نور، آیۀ 41. [↑](#footnote-ref-8)
9. - کمال الدین، جلد 2، صفحۀ 524. [↑](#footnote-ref-9)
10. - النور المبین فی قصص الانبیاء والمرسلین، صفحۀ 329. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ انبیاء، آیۀ 79. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سورۀ انبیاء، آیۀ 80. [↑](#footnote-ref-12)
13. - بحارالانوار، جلد 75، صفحۀ 369. [↑](#footnote-ref-13)
14. - بحارالانوار، جلد 75، صفحۀ 370. [↑](#footnote-ref-14)
15. - امالی مفید، صفحۀ 265. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سورۀ نوح، آیۀ 25. [↑](#footnote-ref-16)
17. - بحارالانوار، جلد 75، صفحۀ 368. [↑](#footnote-ref-17)